

DOI: <http://dx.doi.org/10.30512/kq.2022.16941.3140>

فرابشری بودن علم تفسیر، برداشتی دیگر از روایات نهی از تفسیر به رأی*

محمد رضا سوادکوهی^۱

حامد دژآباد^۲

چکیده

یکی از دلایلی که بر امکان یا عدم امکان فهم قرآن برای عموم مردم بدان استناد شده، روایات نهی از تفسیر به رأی است. این پژوهش به روش توصیفی تحلیلی به دنبال بیان کاستی‌هایی است که در فرایند استناد به این روایات از سوی موافقان و مخالفان صورت پذیرفته است و با تأکید بر ظاهر این روایات، ضمن نقد هر دو دیدگاه، سعی در ارائه معنایی نموده که علاوه بر مستند بودن به آیات و روایات، عاری از کاستی‌های موجود در دو دیدگاه دیگر باشد.

حاصل این پژوهش آن است که آنچه موجب اختلاف پیرامون این روایات شده، خلط میان معنای «تفسیر» و «فهم» قرآن است؛ چراکه اساساً، موضوع این روایات، امکان یا عدم امکان «فهم» قرآن نیست، بلکه موضوع، «تفسیر» است که با «فهم» تفاوت ماهوی دارد. در حقیقت این روایات شارح قرآن هستند و همسو با آن به دنبال تفهیم این مطلب که اساساً تفسیر، از شئون بشری نیست، بلکه مراد از کلام حق را تنها خود او می‌داند و وظیفه خلق تدبیر، تعقل و تفکر در آیات است. شواهد دیگری وجود دارد که گواهی می‌دهد این شأن به پیامبر (ص) و اوصیای او (ع) تفویض شده است.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، تفسیر، تدبیر، روایات نهی از تفسیر به رأی، فرابشری بودن، علم تفسیر.

* تاریخ ارسال: ۱۴/۰۴/۱۴۰۰ تاریخ پذیرش: ۲۱/۰۸/۱۴۰۰ (مقاله پژوهشی)

۱. دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث پردیس فارابی دانشگاه تهران / sawadmo@gmail.com

۲. دانشیار و عضو هیأت علمی گروه علوم قرآن و حدیث پردیس فارابی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

h.dejabad@ut.ac.ir/

۱- مقدمه و طرح مسأله

در میان موضوعات مربوط به تفسیر قرآن مسأله حق تفسیر و عمومی، انحصاری یا مشروط بودن آن همواره بحثی پرچالش و دامنه‌دار در میان اندیشوران این عرصه بوده است. هرکدام از دو گروه موافقان و مخالفان انحصاری بودن آن، در توجیه مدعای خود به دلایلی چند استناد نموده‌اند. یکی از مهمترین دلیل مخالفان تفسیر، «روایات نهی از تفسیر به رأی» است.

مسأله این پژوهش از یک سو، کاستی‌هایی است که در فرایند استدلال به این روایات صورت گرفته تا جایی که برخی به دلیل معارض پنداری این روایات با آیات و روایات دال بر قابل فهم بودن قرآن، در اصالت و اعتبار این روایات تردید نموده‌اند و از سوی دیگر، تأویل و توجیهات تکلف‌آمیزی است که با پرسش‌ها و چالش‌های متعددی روبروست؛ زیرا علاوه بر مخالفت با ظاهر، به نظر نمی‌رسد هیچ‌گونه منافاتی بین این روایات و دلایل جواز فهم قرآن که مستند اصلی آنها برای توجیه این روایات است، وجود داشته باشد. آنان این دلایل را در دو دسته عقلی و نقلی (آیات و روایات) به بحث گذارده‌اند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۱، صص ۳۵-۴۰).

در سده‌های نخست قرون اسلامی، برخی از صحابه و تابعان از تفسیر احتراز می‌نمودند. به نظر می‌رسد که یکی از دلایل این رویکرد از سوی آنان، همین روایات نهی از تفسیر به رأی بوده است. در متون تاریخی این دوران نشانی از وجود اختلاف بر سر معنای این روایات به چشم نمی‌خورد. گویا معنای روایات برای آنان کاملاً روشن و نمایان بوده و نگاه دغدغه‌مندانه به معنای آنها در قرون واپسین مطرح شده است (مصلایی-پور یزدی، ۱۳۸۹، ص ۸۴).

طبری با تقسیم آیات قرآن به چهار بخش بر این باور رفته است که روایات نهی از تفسیر به رأی تنها آیاتی را شامل می‌شود که تأویل آنها جز از طریق بیان رسول خدا (ص) مشخص نمی‌شود (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۷). شیخ طوسی با استناد به برخی آیات که بیانگر لزوم تدبر و تعقل در آیات قرآن است و نیز برخی روایات مانند حدیث ثقلین و روایات عرض و اینکه امکان تعارض بین کلام خداوند و کلام رسول او وجود ندارد، از لزوم ترک ظاهر و روی آوردن به تأویل این روایات سخن گفته است. آنگاه او نیز آیات قرآن را به چهار دسته تقسیم کرده و بر این باور رفته است که فهم همه قرآن منحصر به معصومین (ع) نیست، بلکه تنها برخی از آیات هستند که فهم مراد آنها وابسته به بیان معصوم (ع) است (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۲۷۰). پس از آن طبرسی نیز در تفسیر خود همین مشی را دنبال نموده است (طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۹).

چنین می‌نماید که مناقشات جدی بر سر معنای این روایات از همین دوران آغاز شده و سپس، با ورود برخی از اخباریان به عرصه بحث و مناقشه پیرامون حجیت ظواهر قرآن (ر.ک: استرآبادی، ۱۴۲۶، صص ۲۵۴-۲۵۶)، بر پیچیدگی موضوع افزوده شده است.

بحرانی نیز در «البرهان» با استناد به این روایات بر عدم امکان فهم قرآن برای غیر معصومین پای فشرده (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۳۹) و شیخ حر عاملی در «وسائل الشیعه» بابتی را با عنوان «باب عدم جواز إستنباط الاحکام النظرية من ظواهر القرآن الا بعد معرفة تفسیرها من الأئمة (ع)» گشوده است (حر عاملی،

۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۱۷۶). همچنین وی در کتاب «الفوائد الطوسية» دلایل کسانی را که باور به همگانی بودن فهم ظاهر قرآن دارند، به نقد می‌کشد (ر. ک: حر عاملی، ۱۴۰۳، صص ۱۷۰-۱۷۹).

از سویی، برخی اندیشمندان معاصر در آثار خود سعی نموده‌اند به استدلال اخباریان پاسخ گفته و بر قابل فهم بودن قرآن برای همگان تأکید نمایند. علامه طباطبایی در تفسیر «المیزان» و آیه الله معرفت در «التفسیر و المفسران» دیدگاه خود را پیرامون معنای این روایات بیان نموده‌اند که در ادامه بدان اشاره خواهد شد.

در کتاب‌های روش‌شناسی تفسیر نیز این روایات مورد توجه قرار گرفته‌اند که از جمله می‌توان به «روش شناسی تفسیر قرآن» از علی اکبر بابایی و دیگران و همچنین «مبانی و روشهای تفسیر قرآن» از عمید زنجانی اشاره نمود.

در زمینه مقالات علمی نیز پژوهش‌های متعددی با موضوع روایات نهی از تفسیر به رأی به رشته تحریر درآمده است؛ مانند: مقاله «تفسیر به رأی از منظر روایات» از محمد اسعدی، «پژوهشی در باره احادیث تفسیر به رأی در دیدگاه فریقین» از جعفر گل‌محمدی، «تفسیر به رأی از نگاه امام خمینی (ره) با استناد به منابع روایی شیعه» از محمدتقی دیاری بیدگلی، «تفسیر به رأی، چیستی و چرایی» از عباس تقویان، «تحلیلی نو درباره روایات تفسیر به رأی» از محمدعلی سلطانی، «سیر تحول خوانش تفسیر به رأی در پنج سده نخست هجری» از عباس مصلائی‌پور یزدی و محمدهادی گرامی و مقاله «استراتژی اهل بیت (ع) در برخورد با تفسیر به رأی» از هادی یعقوب‌زاده.

این مقالات و پژوهش‌ها غالباً همسو با دیدگاه اصولیان به نقد دیدگاه اخباریان پرداخته و ضمن بیان ادله قابل فهم بودن قرآن، بر این نکته تأکید دارند که آنچه در این روایات نکوهش شده، نوعی خاص از تفسیر است که بر اساس اصول و معیارهای تفسیری؛ همچون طی نمودن مقدمات تفسیر و فراگیری علوم پیش نیاز، نیست و یا آنکه مفسر به دنبال تحمیل رأی برخاسته از هوای نفس خود بر قرآن باشد و...

وجه تمایز این پژوهش از سایر پژوهش‌های انجام‌شده این است که این مقاله در صدد است تا از یک سو، با نگاهی موشکافانه‌تر در معنای واژه‌های «فهم»، «تدبر» و «تفسیر» و تفاوت بین آنها، کاستی‌های موجود در مجادلات بین اصولیان و اخباریان در فرایند استدلال به این روایات را آشکار کند و از دیگر سو، با ارائه تبیینی نو از معنای «تفسیر به رأی» بر اساس مستندات قرآنی و روایی و به دور از توجیهات زائد یا عدول از ظاهر روایات، معنایی هم‌سو و هم‌راستا با آیات و روایات دیگر اهل بیت (ع) از این روایات ارائه نماید.

بنابراین آنچه این پژوهش در پی پاسخ به آن است، این پرسش است که متعلق نهی در روایات نهی از تفسیر به رأی چیست و چه معنایی می‌توان از این روایات ارائه نمود که از یک سو با ظاهر این روایات سازگار بوده و ما را از تأویل و توجیهات تکلف‌آمیز و به دور از ظاهر این روایات که از سوی برخی پژوهشگران ارائه شده، بی‌نیاز کند و از سوی دیگر، این برداشت مستند به آیات و روایات دیگر اهل بیت (ع) باشد؟

۲- روایات نهی از تفسیر به رأی

در روایات متعددی از پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) نقل شده که از تفسیر قرآن بر اساس «رأی» نهی شده است. این روایات در منابع اهل سنت معمولاً با تعبیر «من قال فی القرآن» و در منابع شیعه بیشتر با تعبیر «من فسر القرآن» نقل شده‌اند:

- «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَعَنَ اللَّهُ الْمُجَادِلِينَ فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا وَمَنْ جَادَلَ فِي آيَاتِ اللَّهِ كَفَرَ قَالَ اللَّهُ [مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا] وَمَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۱۹۰).

- «عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُ عَنِ الْحُكُومَةِ قَالَ مَنْ حَكَمَ بِرَأْيِهِ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ فَسَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۸).

۲) برخی از روایات، تفسیر را حتی در صورت نتیجه‌گیری درست از آیه، خطا دانسته‌اند:

- «عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَنْ قَالَ فِي كِتَابِ اللَّهِ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ فَقَدْ أَخْطَأَ» (ابوداود، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۳۱۶).

- «عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ لَمْ يُؤْجَرْ وَإِنْ أَخْطَأَ كَانَ إِثْمُهُ عَلَيْهِ» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۷).

۳) در برخی تعبیرات به جای واژه «رأی» تعبیر «بغیر علم» آمده است؛ به عنوان نمونه در روایتی از رسول گرامی اسلام (ص) نقل نموده‌اند که فرمود:

- «مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» (ترمذی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۴۳/مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۲۳).

۴) در برخی روایات نیز تفسیر به صورت مطلق آمده و از دوری عقل انسان از دست‌یابی به آن سخن گفته شده است:

- «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ. إِنَّ الْآيَةَ تَنْزِلُ أَوَّلَهَا فِي شَيْءٍ وَ أَوْسَطُهَا فِي شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۷).

در میان شیعه گروهی این احادیث را مستفیض (نک: بابایی و همکاران، ۱۳۸۷، ص ۵۶) و عده‌ای در حد تواتر دانسته‌اند (خویی، ۱۴۰۸، ص ۲۶۷) و برخی از آنها از جهت سند نیز معتبر دانسته شده‌اند (نک: رجبی، ۱۳۸۳، ص ۳۵).

اگرچه برخی از پژوهشگران استناد به این روایات را به دلیل ضعف سند خالی از اشکال ندانسته‌اند و برخی دیگر حتی احتمال جعل در این روایات داده‌اند (ر.ک: شاکر، ۱۳۸۲، صص ۸۶-۸۷ به نقل از دبیرخانه نمایشگاه بین المللی قرآن [سخنرانی‌های قرآنی]، ۱۳۸۰، صص ۵۵-۵۶) اما باید دانست:

اولاً؛ ضعف سند به تنهایی نمی‌تواند روایت را از درجه اعتبار ساقط کند.

ثانیاً؛ تعداد این روایات به بیش از ده روایت می‌رسد و با تعابیر مختلف، هم از پیامبر (ص) و هم از

دیگر معصومین (ع)، نقل شده و به شهرت روایی رسیده‌اند.

ثالثاً؛ کنار گذاشتن روایات آخرین مرحله از مراحل بررسی‌های روایی است؛ یعنی روایت علاوه بر ضعف سند از جهت محتوا نیز مخالف صریح قرآن یا روایات و یا بدیهیات عقلی باشد؛ اما محتوای این روایات به گونه‌ای نیست که بتوان آن را با ادله مذکور معارض دانست.

۳- بررسی واژگانی

آنچه بیش از همه در نوع برداشت از این روایات تأثیرگذار است و دانشمندان با تکیه بر آن در پی اثبات مدعای خود بوده‌اند، معنای دو واژه «فسر» و «رأی» است که به صورت اختصار به بررسی این دو واژه خواهیم پرداخت.

۳-۱- معنای تفسیر

چنانکه لغت‌شناسان و قرآن‌پژوهان گفته‌اند، تفسیر از ماده «فسر» به معنای «کشف و پرده‌افکنی» گرفته شده و در باب تفعیل که از معانی آن تأثیرگذاری و تعدیه است به معنای «تبیین»، «آشکارسازی» و «روشن نمایی» بکار رفته است (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۷۸۱/ ابن فارس، ۱۴۱۱، ج ۴، ص ۵۰۴/ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۳۶/ فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۲۴۷/ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۴، ص ۴۵۷/ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۱۶).

در اصطلاح نیز برای این واژه تعاریف متعددی ارائه شده است از جمله گفته اند:

التفسیر هو:

- کشف المراد عن اللفظ المشكل (طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۹).
 - التکشیف عما يدلّ عليه الكلام (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۲۷۹).
 - ایضاح مراد الله تعالى من كتابه العزيز (خویی، ۱۴۰۸، ص ۳۹۷).
 - بیان معانی الآيات القرآنية و الكشف عن مقاصدها و مداليلها (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴).
- می‌توان گفت وجه مشترک تعاریف یادشده برای این واژه همان «پرده‌برداری از روی معانی آیات قرآن و تبیین و توضیح آن» است.

نکته‌ای که در اینجا نباید از نظر دور داشت، این است که می‌بایست بین یک لفظ و عملی که این لفظ بدان اشاره دارد نوعی همخوانی و همراهی وجود داشته باشد؛ به عنوان مثال، در خصوص واژه مورد بحث، از آنجا که این واژه به معنای پرده‌افکنی و رفع ابهام است؛ تنها در صورتی می‌توان گفت که یک سخن «تفسیر» شده که به واقع پرده از روی آن کنار رفته باشد؛ در غیر این صورت نقض غرض حاصل خواهد آمد. به تعبیر دیگر، قطعیت در ارائه معنا در دل این واژه نهفته است؛ بنابراین، هیچ سخنی غیر از آنچه پرده از روی آن کلام بر دارد و معنای آن را روشن کند، نمی‌تواند تفسیر آن به حساب آید؛ نتیجه آنکه هر سخنی درباره مراد از آیات قرآن گفته شود و احتمال خطا یا نقصان در آن رود یا نتواند ابهام مخاطب نسبت به آن را پاسخ گوید، نمی‌تواند عنوان «تفسیر» به خود گیرد.

بدیهی است تفسیر یک پیام در صورتی ممکن خواهد بود که مفسر نسبت به سه عنصر اصلی آن یعنی «پیام‌دهنده»، «پیام» و «پیام‌گیرنده» علم و آگاهی کامل داشته باشد. در غیر این صورت آنچه از تفسیر انتظار می‌رود محقق نخواهد شد.

۳-۲- تفاوت تفسیر با تدبیر

مفاهیمی چون تدبیر، تفکر و تعقل در یک حوزه و طبقه معنایی قرار دارند و فهم و استنباط، نتیجه و برآیند آن‌هاست؛ زیرا متدبر از رهگذر تدبیر و تفکر در آیات به فهم معنا و استنباط از آن دست خواهد یافت. از آنجا که در مناقشات اصولیان و اخباریان، واژه «تفسیر» با این مفاهیم همسان پنداشته شده، لازم است به بازکاوی این مفاهیم و تفاوت آنها با «تفسیر» اشاره‌ای کوتاه شود که در اینجا واژه «تدبیر» که مقدمه «فهم» است مورد بررسی قرار می‌گیرد:

تدبیر از ریشه «دبر: پشت سر» و به معنای نظرکردن در آخر و عاقبت کار (ابن منظور، ۲۰۰۴، ج ۵، ص ۲۱۲) و تفکر در آخر امور (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷، ص ۱۷۱) به کار رفته است. یکی از معانی باب تفعل تأثیرپذیری از باب تفعیل است. بر این اساس، با توجه به رابطه بین تدبیر و تدبیر حقیقت معنای تدبیر حصول مفهوم تدبیر و اختیار آن مفهوم است (مصطفوی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۱۶۷).

این لفظ در اصطلاح نیز به «تأمل و دقت در سرانجام کارها» (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۲۷۰) و یا «أخذ الشيء بعد الشيء» تعریف شده که بر اساس تعریف اخیر مراد از تدبیر در قرآن، تأمل در یک آیه بعد از آیه‌ای دیگر و یا تأمل و دقت بعد از دقت دیگر در آیه خواهد بود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۲۰).

کوتاه سخن اینکه تدبیر، فرایندی است که طی آن متدبر به اندیشه و تعمق در آیات الهی به قصد دریافت معنا و استنباط از آن به قدر توان خود می‌پردازد. بدیهی است هر قدر متدبر از نیروی اندیشه قویتری برخوردار بوده و با علوم مقدماتی همچون، لغت، اشتقاق، نحو، حدیث، اسباب النزول، فقه، کلام و... آشنایی بیشتری داشته باشد، در این فرایند توفیق بیشتری حاصل خواهد نمود. تفاوت «تفسیر» با «تدبیر و فهم» را می‌توان در چند بند به شرح زیر تقریر نمود:

۱- از آنجا که تفسیر به معنای رفع ابهام است، پس در تفسیر نباید احتمال خطا وجود داشته باشد؛ زیرا در غیر این صورت نقص غرض حاصل خواهد آمد؛ بدین معنا که خطای در آن، نه تنها موجب برطرف شدن ابهام نخواهد شد، بلکه بر پیچیدگی آن نیز خواهد افزود، اما تدبیر ممکن است با خطا در برداشت همراه باشد.

۲- تفسیر از باب تفعیل و به معنای بیان معنا و مراد برای دیگران است. بنابراین، در تفسیر وجود مخاطب شرط است، اما در تدبیر چنین شرطی وجود ندارد.

۳- تبیین یک متن یا یک سخن بدون اشراف نسبت به مفاد آن، معنای معقولی نخواهد داشت،^۱ اما تدبیر برای همگان ممکن است.

۴- در تفسیر، سلسله مراتب و قوت و ضعف مطرح نیست، اما در تدبیر، هرچه متدبر از علم و سطح فهم بالاتری برخوردار باشد، به نتایج کامل تری دست خواهد یافت.

۳-۳- معنای رأی

«رأی» در لغت به معنای «عقل و تدبیر» (فیومی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۲۴۷) و «اعتقاد» (ابن منظور، ۲۰۰۴، ج ۶، ص ۶۷) آمده است. در اصطلاح نیز گفته شده رأی به معنای نظر و دیدگاه انسان در امور است (طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۲۶۳).

در این که رأی به معنای نظر و دیدگاه است اختلافی نیست، بلکه اختلاف بر سر مطلق یا مقیدبودن آن است. به تعبیر دیگر اختلاف بر سر این است که آیا رأی در این روایات به معنای مطلق نظر و دیدگاه به کار رفته یا اینکه نوع خاصی از آن مد نظر است؛ مثلاً دیدگاهی که رویکرد استقلالی دارد یا فاقد خلوص در نیت است و یا آنکه بر طبق خواسته‌های نفسانی صورت گرفته باشد و مانند آن.

۴- روایات نهی از تفسیر به رأی در نگاه دانشوران

علامه طباطبایی (ره) بالغ بر ده دیدگاه پیرامون تفسیر به رأی و مراد از نهی از آن نقل نموده‌اند و خود با ناکارآمد دانستن این نظریات، راهی دیگر در پیش گرفته و تحلیلی خاص ارائه نموده که مورد توجه پژوهشگران بعد از وی واقع شده است.

خلاصه دیدگاه علامه در مورد روایات نهی از تفسیر به رأی را می‌توان در چند بند به شرح زیر تقریر نمود:
(۱) اضافه ضمیر «ه» در عبارت «برایه» اختصاص، انفراد و استقلال را می‌رساند؛ بنابراین، نهی مذکور به طریقه کشف تعلق می‌گیرد، نه مکشوف.

(۲) با توجه به وجود تعبیر «إن أصاب أخطأ» در برخی روایات، مراد از خطا، نمی‌تواند خطای در نتیجه باشد (زیرا این برداشت برخلاف ظاهر روایت است) پس به ناچار باید آن را خطای در روش تلقی نمود.

(۳) با توجه به روایات عرض، متوقف بودن تفسیر قرآن بر روایت مستلزم دور باطل خواهد بود.

(۴) مفهوم این روایات، نهی از استقلال در رأی و در نتیجه، پیمودن راهی غیر از روش قرآن به قرآن است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، صص ۷۶-۷۷).

آیه الله معرفت نیز با بیان دیدگاه قرطبی به این جمع‌بندی رسیده که روایات نهی از تفسیر به یکی از دو معنای زیر اشاره دارد:

۱- این که شخص در تفسیر قرآن، با هدف خودنمایی و جدل و غلبه بر خصم تفسیر کند، و می‌کوشد با استناد به آیات متشابه که می‌تواند خواسته وی را تأمین سازد، رأی و نظر مخصوص خودش را - خواه درست یا نادرست - استحکام بخشد.

۲- این که تفسیر قرآن، بدون استناد به اصلی استوار و تنها با تکیه بر تعابیر ظاهری آیات باشد (معرفت، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۷۰).

همچنین، گروهی دیگر بر این باور رفته‌اند که منظور از روایات نهی از تفسیر، نهی از استناد به قرآن در تأیید مذهب خویش است (سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۴۴۲).

برخی دیگر از پژوهشگران نیز توجیهات دیگری برای این روایات بیان نموده‌اند از قبیل: تفسیر بدون علم که برخی مصادیق آن عبارتند از: سخن درباره آیاتی که علم آن تنها نزد خداست یا بیانش بر عهده رسول اوست، تفسیر بدوی از آیات بدون فحص از قرائن منفصله، تفسیر غرائب قرآن بدون استظهار از روایات (نک: نجارزادگان، ۱۳۸۷، صص ۴۱-۴۰)، تحمیل رأی شخصی بر قرآن و عدم توجه به قواعد ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره (رجبی، ۱۳۸۳، ص ۳۷) و یا استناد به عقل بدون مراعات شرایط و مقدماتی که عقل باید برای به دست آوردن معانی و مقاصد بر آنها تکیه کند (عمید زنجانی، ۱۳۷۹، ص ۲۵۹). همچنین گفته شده این روایات در صدد بیان این نکته‌اند که تفسیر باید متکی به علم باشد، خواه این علم از طریق روایات حاصل آید یا رجوع به آیات دیگر و یا رجوع به اهل لغت و قواعد عقلی و مانند آن (شاکر، ۱۳۸۲، ص ۹۰).

۵- تحلیل و بررسی

در بررسی دیدگاه این دانشمندان بیان چند نکته ضروری می‌نماید:

۱- در روایات نهی از تفسیر، تفسیر به رأی مصداق کفر و دروغ بستن به خدا و سزای آن ورود در آتش دوزخ دانسته شده است. اگر نهی، متعلق به طریقه کشف یا روش تفسیر باشد و روایت در صدد بازداشتن مفسر از استقلال در رأی بوده و یا مراد، نهی از عدم توجه به سایر آیات باشد، آنگاه بسیاری از آثاری که با عنوان تفسیر تا کنون به رشته تحریر درآمده‌اند، مشمول حکم یادشده در این روایات خواهند بود. توضیح آنکه بسیاری از تفاسیری که از صدر اسلام تا کنون نوشته شده است، فاقد چنین شرط و روشی‌اند و چه بسا آن دسته از مفسران که سعی در تقلید بدان روش داشته‌اند، دست کم در برخی از آیات شرایط مذکور را لحاظ ننموده‌اند. بسیاری از این تفاسیر تنها با انگیزه برداشت‌هایی خاص متناسب با علاقه و تخصص مفسر صورت گرفته مانند تفاسیر عرفانی، فلسفی، علمی و ... در این نوع تفاسیر، مفسر بدون هیچ‌گونه نیت سوء یا غرض ورزی تنها اقدام به برداشتی ذوقی از آیه نموده و طریقی صحیح آن چنانکه علامه بر آن است بر نگرفته، نه از آیه‌ای دیگر یاری جسته و نه حتی به روایت یا گفتار دیگری استناد نموده، اما در عین حال مدعی هم نیست که آنچه گفته خالی از نقص و ایراد است. حال چگونه می‌توان پذیرفت که این تلاش‌ها مشمول چنین حکمی بوده و چنین عقابی در پی داشته باشد؟!

۲- اگر مراد از تفسیر به رأی، استقلال در رأی و عدم توجه به روش قرآن به قرآن باشد، شکی نخواهد بود که در روش مورد تأکید علامه (ره) نیز راه برای تفسیر به رأی باز است؛ زیرا در هر صورت در فرایند استناد به یک آیه و ایجاد ارتباط معنایی بین آنها، مفسر متکی به نیروی اندیشه و تفکر خود است و این امر میدانی وسیع پیش روی وی گشوده و سبب می‌گردد هر معنایی بخواهد از آیه ارائه نماید و به هر آیه‌ای بخواهد استناد

جوید. آیا نمی‌توان محتمل دانست که مفسر، تفسیری ناصحیح از آیه‌ای ارائه نموده و آنگاه در تأیید دیدگاه خود به آیه‌ای دیگر استناد نماید؟!^۱

۳- اگر منظور از خطا در روایاتی که مفسر به رأی را در صورت ارائه تفسیر صحیح نیز خطاکار می‌داند، خطا در نتیجه نباشد نمی‌توان گفت لزوماً خطای در روش منظور است، زیرا ممکن است آنچه خطا دانسته شده، خود عمل تفسیر و اقدام به آن باشد که توضیح آن خواهد آمد.

۴- منوط‌نمودن تفسیر قرآن به بیان پیامبر (ص) با توجه به روایات عرض، مستلزم دور باطل نخواهد بود، زیرا دور در صورتی حاصل می‌آید که با توجه به روایات نهی از تفسیر، فهم قرآن را منوط به تبیین سنت و با توجه به روایات عرض، فهم سنت را منوط به تبیین قرآن بدانیم؛ اما اگر در روایات عرض، موضوع تبیین مطرح نباشد، بلکه عرضه نص روایت بر نص قرآن مراد باشد، دیگر دور حاصل نخواهد آمد. به نظر می‌رسد برداشت دوم از روایات عرض با ظاهر روایات و واقعیت‌های تاریخی دوران معصومین (ع) سازوارتر است.^۲

۵- عدم خلوص در نیت و تکیه صرف بر تعابیر ظاهری نیز نمی‌تواند دلیلی موجه برای نهی از تفسیر باشد، زیرا توجیه نخست [حتی اگر بپذیریم که نداشتن اخلاص، چنین پیامدهایی که در این روایات بدان اشاره شده (همچون کفر و افتراء و آتش دوزخ) را در برداشته باشد]، مستلزم تقييد بدون دليل اين روایات است و توجیه دوم یعنی تکیه صرف بر ظاهر الفاظ و عدم بهره‌گیری از سایر مؤلفه‌ها نیز علاوه بر ایرادات یادشده، با اشکال دیگری نیز به شرح زیر روبروست:

اگرچه تکیه بر اصلی استوار در تفسیر و پرهیز از ظاهرگرایی صرف، در جای خود مطلبی صحیح و قابل قبول است؛ اما بحث بر سر همان اصل استوار است. اگر منظور از این اصل، همان چیزی است که از آن به شروط و لوازم تفسیر تعبیر می‌شود مانند لغت، صرف و نحو، اشتقاق، فقه، کلام و...، باید گفت این امر نمی‌تواند مانع از تفسیر به رأی باشد زیرا:

اولاً؛ بسیاری از مسائلی که در این علوم مطرح می‌شود، خود یک امر مسلّم و قطعی نیست، بلکه در آنها و در بسیاری موارد اختلاف دیدگاه دیده شده است. به عنوان نمونه، ممکن است لغویان در معنای یک واژه هم‌داستان نباشند یا آنکه در یک قاعده نحوی یا دیدگاه فقهی یا کلامی و... اختلاف نظر باشد. بنابراین، هر مفسر می‌تواند به برخی از آنها که با دیدگاه وی هم‌سوست استناد نماید. این امر در بهره‌گیری از روایات نیز با توجه به وجود روایات غیر معتبر و نیز تفاوت در برداشت از معنای یک روایت هم صدق می‌کند.

۱ - نمونه‌های تفسیر ناصحیح قرآن به قرآن که در روایات از آن به «ضرب القرآن بعضه ببعض» تعبیر شده فراوان است. به عنوان نمونه برخی با ایجاد پیوند معنایی بین چند آیه (زمر: ۳/۳۹، یونس: ۱۸/۱۰، مائده: ۵۸/۵ و ۷۵ و اسراء: ۵۷/۱۷)، اینگونه نتیجه گرفته‌اند که طلب شفاعت از بزرگان دین شرک به خداوند و همچون طلب شفاعت از بت‌هاست (ر.ک: محمد بن عبد الوهاب، ۱۴۱۸، ص ۱۷).

۲. در توضیح این مطلب باید گفت برخی از روایات جعلی از جهت محتوا با ظاهر آیات قرآن منافات دارد. بی شک عرضه این روایات بر قرآن راهی برای شناخت سره از نا سره است. در این زمینه روایت نقل شده از امام جواد (ع) که ضمن آن حدیثی را مخالف قرآن دانسته و صحت آنرا مردود می‌شمارد، می‌تواند گواهی بر این مدعا باشد (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۴۷۷).

بنابراین، همچنان جای این سؤال کلیدی به قوت خود باقی است که چگونه می‌توان تفسیر قرآن را که به معنای آشکار نمودن مراد خداوند است بر چیزی استوار نمود که خود از استحکام و استواری لازم برخوردار نیست؟!^۱

ثانیاً؛ در هر صورت در فرایند تفسیر و استفاده از این علوم، رأی و نظر مفسر نافذ است و نقش محوری دارد و دلیل آنکه بسیاری از مفسرین با وجود آگاهی نسبت به این علوم و استفاده از آنها، در تفسیر یک آیه دیدگاه‌هایی متفاوت بیان کرده‌اند و چه بسا، در مواردی متعدد به خطا رفته‌اند، همین امر است. حتی در فرایند استناد به آیات دیگر نیز -همچنان که پیش از این گذشت- راه برای اعمال دیدگاه شخصی و ایجاد پیوند معنایی ناموزون بسته نیست؛ زیرا این مطلب که کدام آیه تفسیر کدام آیه است و نیز چگونگی آن تفسیر، می‌تواند از دیدگاه مفسرین متعدد متفاوت باشد.^۱

۶- تلاش و کندو کاو پژوهشگران معاصر در توجیه معنای این روایات نیز با کاستی‌هایی روبروست؛ زیرا:

اولاً؛ مستند به دلیلی قانع‌کننده نیست و در واقع، تقیید و توجیه بی‌دلیل این روایات است.

ثانیاً؛ در این امر که تفسیر می‌بایست بر اساس علم باشد، تردیدی نیست، اما سؤال این است که مراد از این «علم» چیست؟ اگر مراد همان چیزی باشد که از آن به «علوم مورد نیاز مفسر» تعبیر می‌شود، پیش از این، نا استواری آن در اینکه بتواند تکیه‌گاهی مستحکم برای تفسیر باشد، گذشت؛ اما اگر منظور علمی است که بتوان بر آن تکیه نمود، باز این پرسش رخ می‌نماید که این علم چیست و چه کسانی واجد این علم هستند؟ در مواجهه با روایات^۲ نیز با محدودیت‌هایی نظیر ضعف در اعتبار، تقیه، منحصر بودن روایت به شرایط یا مخاطب خاص و مانند آن روبرو خواهیم بود؛ گذشته از آن دلیل اصلی گرایش به سمت تفسیر اجتهادی، عدم کفایت روایات در تفسیر همه آیات بوده است.

اما نقش عقل در رابطه با قرآن نیز به دلیل عدم احاطه بر همه معانی آن نمی‌تواند تبیینی و تفسیری باشد، بلکه این نقش تنها در فهم معنا به قدر وسعت و نیز استنباط از آن، درک عدم وجود اختلاف در آن، عدم تعارض معانی آن با عقل و پندپذیری از آن خواهد بود.

۶- دیدگاه معیار

قبل از بیان دیدگاه معیار و به عنوان مقدمه بحث، یادآوری چند نکته پیرامون روایات نهی از تفسیر به رأی خالی از فایده نخواهد بود:

الف) این روایات مطلق بوده و قیدی که مراد از رأی را به موارد خاصی منحصر نماید دیده نمی‌شود. بدیهی است که تقیید یا توجیه معنای رأی نیازمند دلیلی موجه است.

۱. برای آگاهی از برخی لغزش‌ها در روش تفسیر قرآن به قرآن (ر. ک: تصدیقی و مؤدب، ۱۳۹۳، سراسر اثر).

۲. برخلاف دیدگاه اخباریان که تفسیر را منحصر در روایات می‌دانند، از نگاه نگارندگان مقاله حاضر، اساساً رجوع به روایات می‌بایست در بحث تدبیر مورد بررسی قرار گیرد نه تفسیر؛ زیرا روایت تفسیری، روایتی است از تفسیری که در گذشته اتفاق افتاده و چه بسا، روایتی است که پاسخگوی مخاطب امروز و برطرف کننده ابهام او نباشد. با این حساب دستیابی به تفسیر آیه، تنها با رجوع به خود امام معصوم (ع) و در زمان حضور او تحقق خواهد یافت.

ب) در این روایات تعبیری همچون «فقد كفر»، «فقد افترى على الله الكذب» و «فليتوبوا مقعداه من النار» آمده که نشان از بزرگی گناه تفسیر به رأی دارد.

ج) این روایات، مفسر به رأی را در صورت درستی تفسیر نیز خطاکار می‌دانند. حال با ذکر این مقدمات که در فهم مراد از این روایات می‌تواند کارگشا باشد، دیدگاه معیار به شرح زیر تقریر می‌گردد:

از آنچه در معنای واژگان کلیدی این روایات همچون «تفسیر» و «رأی» گفته شد و آنچه از لحن این روایات حاصل می‌آید و نیز از توجه به مجموعه روایاتی که به شکل‌های مختلف در این زمینه وارد شده، می‌توان به این نتیجه دست یافت که این روایات از تفسیری که بر اساس رأی و نظر بشری (در مقابل رأیی که بر اساس علم الهی) باشد نهی نموده‌اند. در توضیح این مطلب به چند نکته اشاره می‌شود:

۱- در معنای رأی گفته شد که «نظر و دیدگاه» معنای رایج این واژه نزد لغت‌پژوهان است. این واژه در معنای مطلق به کار رفته و دلایل ارائه شده از سوی موافقان تفسیر مبنی بر تقیید و اراده معنایی خاص از این واژه، فاقد هرگونه توجیهی است.

۲- بر اساس نظریه مطرح شده در این پژوهش، ضمیر «ه» در «برأیه» به «من» بر می‌گردد. به نظر می‌رسد در اینجا «من» اشاره به نوع بشر دارد و در واقع، رأی «انسان» در برابر رأی «خداوند» قرار گرفته است؛ بدین معنا که کلام الهی که منشأ آن علم الهی است نباید با رأی بشری تفسیر شود و از مرتبه و جایگاه اصلی خود تنزل یابد بلکه تنها بر اساس همان علم الهی باید تفسیر و تبیین گردد.

به تعبیر دیگر اگر قرار است کسی کلام حق را تفسیر کند، تنها کسی تواند بود که سخن خود او را در تبیین کلامش تشریح کند و آنکه چنین صلاحیتی دارد تنها رسول او و پس از او جانشینان برحق اویند که نه از جانب خود بلکه تنها از جانب حق سخن می‌گویند چنانکه قرآن در باره سخنان رسولش فرموده است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (نجم: ۵۳/۴-۳) و بر همین مبنا می‌توان گفت: مراد از علم در تعبیر «بغیر علم» که در برخی روایات نهی از تفسیر اشاره شده (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۲۲۳)، در واقع همان «علم تفسیر» است که تنها در اختیار پیامبر (ص) و عترت او قرار داده شده است. این دیدگاه مستند به دلایل و شواهدی است که در بخش شواهد و مستندات دیدگاه معیار خواهد آمد.

۳- در پاره‌ای از روایات اینگونه آمده که مفسر به رأی حتی در صورت درستی تفسیر نیز مرتکب عملی خطا شده است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸۹، ص ۱۱۱). این خطا، در نتیجه نمی‌تواند باشد، زیرا قید «وإن أصاب» که اشاره به نتیجه دارد، این احتمال را از بین خواهد برد. در طریقه نیز بدان معنا که مشهور است (آگاهی از علوم لغت، اشتقاق، فقه، کلام، آیات و روایات و ...) نمی‌تواند باشد، زیرا این احتمال نیز با همان کاستی‌هایی روبرو خواهد شد که قبلاً بیان نمودیم (تقیید بدون دلیل، وجود نظرات گوناگون و بعضاً، متناقض در هر یک از این منابع، وابسته بودن نحوه استفاده از این منابع به رأی و نظر مفسر)، مگر آنکه گفته شود منظور از طریقه، صرفاً رجوع به معصومین (ع) باشد. به نظر می‌رسد معنای اخیر به واقع نزدیک‌تر است، چراکه در این صورت معنای روایت این خواهد بود که هر کس قرآن را طبق نظر خود تفسیر کند - هرچند با

استفاده از علوم دیگر- حتی در صورت درستی تفسیر نیز به خطا رفته، زیرا آن را از منبع اصلی خود یعنی معصومین (ع) نگرفته است.

۴- این برداشت از روایات از توجیهات و تکلفات مطرح شده در معنای تفسیر به رأی که ظاهر روایات هیچ اشاره‌ای بدان ندارد، به دور است، زیرا این برداشت، توجه به معنای مطلق روایات نموده است و مستلزم مقید نمودن تفسیر به رأی به معنایی خارج از ظاهر این روایات و یا کاستن از مفاهیم آن نیست.

۵- بر اساس این دیدگاه و آنچه در تفاوت بین معنای «فهم» مبتنی بر تدبّر و معنای «تفسیر» گفته شد، استناد به این روایات مبنی بر غیرقابل فهم بودن قرآن برای عموم، قابل پذیرش نیست؛ زیرا این روایات از «تفسیر» سخن گفته اند نه «فهم» قرآن؛ همچنین دلایل و شواهد کسانی که بر قابل تفسیر بودن قرآن برای عموم تأکید نموده اند و بر این اساس به ناچار از ظاهر روایات نهی از تفسیر به رأی عدول نموده یا در اصل روایات مناقشه کرده اند نیز ناتمام است؛ زیرا آنچه آنان از آیات و روایات در اثبات قابل تفسیر بودن قرآن برای عموم بدان استناد نموده اند، بر امکان فهم یا لزوم تدبّر و تعقل در آیات دلالت دارد نه «تفسیر».

۷- شواهد و مستندات دیدگاه معیار

در تأیید این نظریه دلایل و مستنداتی وجود دارد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌گردد.

۷-۱- مستندات قرآنی

بی تردید بهترین معیار و میزان برای دستیابی به معنای تفسیر و شأن تفسیری، خود کلام الله مجید است. اکنون باید دید این واژه در قرآن چگونه و در چه معنایی به کار رفته و کتاب الهی تفسیر خود را بر عهده چه کسی گذاشته است؟

۱) خداوند در تنها آیه‌ای که واژه تفسیر به کار رفته، امر تفسیر را به خود نسبت داده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ (فرقان: ۳۳/۲۵).

۲) معنای این لفظ، واژه‌های دیگری همچون «بیان» و «تبیین» نیز بکار رفته است. در سوره قیامت می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ قُرْآنًا فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ (قیامة: ۱۸/۷۵-۱۹).

۳) در سوره انعام می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (انعام: ۱۰۵/۶).

این آیات در مجموع بیانگر این نکته‌اند که تفسیر، تصریف و تبیین کلام خداوند می‌بایست از جانب خود او صورت پذیرد و به تعبیر دیگر تبیین قرآن نیز همچون تنزیل آن فعل خداست.

۷-۲- مستندات روایی

۱) در یک حدیث قدسی امام رضا (ع) از پدراناش از رسول خدا (ص) روایت نموده است که خداوند فرمود: «مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بَرَأْيَهُ كَلَامِي وَ مَا عَرَفَنِي مَنْ شَبَّهَنِي بِخَلْقِي وَ مَا عَلَى دِينِي مَنْ اسْتَعْمَلَ الْقِيَاسَ فِي دِينِي» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸۹، ص ۱۰۷).

عباراتی که در این روایت به کار رفته و به یکدیگر عطف شده‌اند، منفک از یکدیگر نیستند، بلکه مکمل هم هستند؛ بدین معنا که در این روایت، تفسیر «کلام الهی» به وسیله «رأی بشری»، مصداقی از تشبیه «خالق» به «خلق» دانسته شده است؛ چرا که کلام خالق، صفتی از صفات اوست و نباید با کلام مخلوق قیاس شود. دقت در روایت امام علی (ع) که به نوعی می‌تواند توضیح این حدیث قدسی نیز به شمار آید و در ادامه بدان اشاره خواهد شد، نکات قابل تأمل تری را به دست می‌دهد که در فهم مراد از «تفسیر به رأی» کمک شایانی خواهد نمود.

۲) در روایتی از امام علی (ع) آمده است که فرمود: «إِنَّكَ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِكَ حَتَّى تَفْقَهُهُ عَنِ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُ رَبٌّ تَنْزِيلُ يُشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ وَهُوَ كَلَامُ اللَّهِ وَتَأْوِيلُهُ لَا يُشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ كَمَا لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ يُشْبِهُهُ كَذَلِكَ لَا يُشْبِهُ فِعْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شَيْئًا مِنْ أَفْعَالِ الْبَشَرِ وَلَا يُشْبِهُ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِهِ كَلَامَ الْبَشَرِ فَكَلَامُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى صِفَتُهُ وَكَلَامُ الْبَشَرِ أَفْعَالُهُمْ فَلَا تُشْبِهُ كَلَامَ اللَّهِ بِكَلَامِ الْبَشَرِ فَتَهْلِكَ وَتَضِلَّ» (صدوق، ۱۳۹۸، ص ۲۶۴).

شاید هیچ سخنی را نتوان یافت که بدین شکل مراد از تفسیر به رأی را تشریح نموده باشد. این روایت به خوبی نشان می‌دهد که دلیل نهی از تفسیر بر اساس رأی، همانا عدم همسانی بین کلام خداوند و کلام انسان است.

بر این اساس تفسیر و تأویل کلام حق، تنها بر عهده خود اوست و کسانی که از جانب خود او سخن می‌گویند نه از جانب خود که در این روایت از آنها تعبیر به «علما» شده است.

۳) شخصی از امام رضا (ع) در باره مفاد آیاتی که در ظاهر دلالت بر عدم عصمت انبیاء دارد، سؤال کرد. امام در پاسخ فرمودند: «وَيُحَكِّكَ يَا عَلِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَنْسُبْ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ الْفَوَاحِشَ وَلَا تَتَأَوَّلْ كِتَابَ اللَّهِ بِرَأْيِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ [وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ]» (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۹۰). در این روایت نیز تفسیر به رأی در برابر تفسیر خداوند و راسخان در علم قرار گرفته است.

۴) طبق روایات رسیده از اهل بیت (ع) آنان خود را نیز داخل در همین قاعده می‌دانستند و همواره تأکید می‌نمودند که آنان جز سخن خداوند را به زبان نمی‌آورند. مؤلف بصائر الدرجات مجموعه‌ای از این احادیث را در بابی با عنوان «باب في الأئمة أن عندهم أصول العلم ما ورثوه عن النبي (ص) لا يقولون برأيهم» گردآوری نموده است. به عنوان نمونه در روایت فضیل بن یسار از امام باقر (ع) این گونه آمده است: «لَوْ أَنَا حَدَّثْنَا بِرَأْيِنَا ضَلَلْنَا كَمَا ضَلَّ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا وَلَكِنَّا حَدَّثْنَا بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبَّنَا بَيِّنَتِهَا لِنَبِيِّهِ فَبَيَّنَهَا لَنَا» (صفار قمی، ۱۴۰۴، صص ۲۹۹-۳۰۲).

۵) نمونه دیگر این روایات را می‌توان در برخورد صادقین (ع) با ابو حنیفه و قتاده مشاهده نمود. در روایتی امام صادق (ع) به ابو حنیفه می‌فرماید: آیا تو فقیه اهل عراق هستی؟ می‌گوید: آری. امام می‌پرسد: چگونه برای آنها فتوا می‌دهی؟ ابو حنیفه می‌گوید: بر اساس کتاب خدا و سنت رسول او. آنگاه امام می‌فرماید: «يَا أَبَا حَنِيفَةَ تَعْرِفُ كِتَابَ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَتَعْرِفُ النَّاسِخَ وَالْمُنْسُوخَ؟ قَالَ نَعَمْ. قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَقَدْ ادَّعَيْتَ عِلْمًا وَيْلَكَ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ الْكِتَابِ الَّذِينَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ وَيْلَكَ وَلَا هُوَ إِلَّا عِنْدَ الْخَاصِّ مِنْ ذُرِّيَةِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ص وَ مَا وَرَثَتِكَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۴۷).

امام صادق (ع) در این روایت، «علم» را لازمه تفسیر می‌داند. «تفسیر» در این روایت نمی‌تواند به معنای «فهم» باشد؛ زیرا بدون تردید اینگونه نبوده که ابوحنیفه حتی یک حرف از قرآن را نفهمد، بلکه مراد این است که «تفسیر» دارای شأن و جایگاهی ویژه است که تنها نزد اهل بیت (ع) به میراث نهاده شده و دیگران نمی‌توانند ادعای «مفسر بودن» نمایند.

در روایتی دیگر امام باقر (ع) به قتاده که قرآن تفسیر می‌کرد، فرمود: «وَيُحَكِّ يَا قَتَادَةُ إِنَّ كُنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَأَهْلَكَتَ وَإِنْ كُنْتَ قَدْ فَسَّرْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَأَهْلَكَتَ... وَيُحَكِّ يَا قَتَادَةُ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۳۱۱).

این روایت نیز تأکید دارد که تفسیر نیازمند «شناخت» نسبت قرآن است و این «شناخت» تنها نزد کسانی است که قرآن در خانه آنان نازل شده است.

۷-۳- سیره اصحاب پیامبر (ص) و ائمه (ع)

در بررسی‌های تاریخی از سیره اصحاب پیامبر (ص) و یاران اهل بیت (ع) چنین بر می‌آید که برخی از آنان از تفسیر و بیان دیدگاه شخصی در مورد قرآن پرهیز می‌نمودند که در اینجا به تفکیک به بررسی هر کدام از سیره اصحاب پیامبر (ص) و اصحاب ائمه (ع) پرداخته می‌شود.

۷-۳-۱- صحابه و تابعان

گزارش‌ها از رویکرد برخی اصحاب پیامبر (ص) و تابعین حکایت از آن دارد که آنان از تفسیر رویگردان بوده‌اند؛ حتی گاهی تا سخن از تفسیر به میان می‌آمد، چهره درهم می‌کشیدند و روی برمی‌تافتند؛ گویی خود را بر لبه‌ای از پرتگاه می‌دیدند که هرگز دوست نمی‌داشتند در آن سقوط کنند. طبری این گزارش‌ها را نقل نموده (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۱، صص ۲۹-۳۰) که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱) حماد بن زید از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که گفت: «فقهای مدینه را دیدم درحالی که آنان سخن گفتن از تفسیر را امری بزرگ و خطیر می‌دانستند و از جمله آنان سالم بن عبدالله، قاسم بن مسیب و نافع بودند».

۲) از شعبی روایت شده که گفت: «من نیز محضر فقهای مدینه را درک نمودم درحالی که نزد آنان پرسشی مغبوض‌تر و خوفناک‌تر از تفسیر نبود».

۳) شخصی از سعید بن مسیب در مورد آیه‌ای از قرآن سؤال کرد، در پاسخ گفت: «چیزی از قرآن از من نپرس، سؤال خود را از کسی پرس که گمان دارد چیزی از قرآن بر او پوشیده نیست».

۴) یزید بن ابی یزید می‌گوید: ما از سعید بن مسیب از حلال و حرام سؤال می‌کردیم و او داناترین مردم در این زمینه بود؛ اما هرگاه از تفسیر سؤال می‌نمودیم، سکوت می‌کرد، گویی اصلاً چیزی نشنیده بود.

۵) هاشم بن عروه گوید: «هرگز نشنیدم که پدرم آیه‌ای را تأویل کند».

۶) شعبی از مسروق روایت نموده که گفت: «از تفسیر پرهیزید که تفسیر، از خدا روایت کردن است».

بزرگان اهل سنت دلایل گوناگونی را در توجیه دلیل رویگردانی این افراد از تفسیر بیان نموده‌اند؛ به عنوان نمونه طبری، احتیاط و ترس از خطا در تفسیر را دلیل آن می‌داند (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۰) و ابن کثیر پرهیز آنان از تفسیر را منحصر به آیاتی می‌داند که نسبت به آن علم نداشته‌اند (ابن کثیر، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۷). برخی از پژوهشگران معاصر نیز رویگردانی از تفسیر را با سیاست منع نگارش حدیث بی‌ارتباط نمی‌دانند و معتقدند نگرانی صحابه از این جهت بوده که تدبیر در آیات قرآن حقایق بسیاری را بر ضد سردمداران خلافت عیان می‌نموده است (معارف، ۱۳۷۶، ص ۳۳).

اما باید دانست که اگرچه ممکن است برخی از سردمداران بنابر جهات سیاسی، تعمق و تدبیر در آیات را نیز خوش نمی‌داشته‌اند؛ ولی آنچه از این گزارش‌ها حاصل می‌آید این است که عمده این افراد، از «تفسیر» احتراز می‌نموده‌اند، نه «تدبیر» و حتی برخی از آنها دلیل این احتراز را نیز بیان کرده‌اند؛ چنانکه در گزارشی که از سعید بن مسیب نقل شده، وی معتقد است قرآن را باید کسی تفسیر کند (فارغ از آنکه مصداق آن شخص از نظر او کیست) که نسبت به آن اشراف و آگاهی کامل داشته باشد و یا طبق گزارش شعبی از مسروق، وی تفسیر را «روایت کردن از خداوند می‌داند»؛ اما اینکه آنان از تدبیر در قرآن و فهم معنا به قدر وسع خود نیز پرهیز داشته‌اند، دست کم از این گزارش‌ها چنین معنایی حاصل نمی‌آید.

چنانکه بیان شد؛ هر چند نمی‌توان گفت انگیزه همه کسانی که از تفسیر رویگردان بوده‌اند یکسان بوده است؛ اما به عقیده نگارنده، دلیل رویگردانی دست کم برخی از آنها، همان آیات و روایاتی بوده است که از ویژه بودن جایگاه تفسیر حکایت دارد و به نظر می‌رسد آنان از پیامدهای دنیوی و اخروی ورود در این جایگاه به خوبی آگاه بوده‌اند؛ از جمله همین روایات نهی از تفسیر به رأی و نیز سایر روایاتی که از اختصاصی بودن این جایگاه سخن گفته‌اند.

۷-۳-۲- اصحاب ائمه (ع)

مشهور است که رویکرد غالب در دوران اهل بیت (ع)، تفسیر روایی بوده است و بیشتر اصحاب ائمه (ع) که به تفسیر اهتمام داشته‌اند، در حقیقت راوی روایات تفسیری بوده‌اند. همچنین آثار تفسیری بر جای مانده از این دوران مانند تفسیر علی بن ابراهیم قمی، تفسیر فرات کوفی و تفسیر استرآبادی حاکی از آن است که آنان تنها روایات را نقل می‌کرده‌اند؛ به عنوان نمونه علی بن ابراهیم قمی روایات تفسیری را از پدرش از اصحاب امام رضا (ع) و از ابن ابی عمیر از اصحاب امام صادق (ع) نقل می‌کند. در این میان از خود ابراهیم و ابن ابی عمیر اظهار نظری به چشم نمی‌خورد. همچنین از آن دسته از اصحاب ائمه (ع) که مفسر شناخته می‌شوند؛ مانند ابان بن تغلب، سکونی و ابو حمزه ثمالی، تفسیر اجتهادی نقل نشده است، بلکه آنچه به چشم می‌خورد تنها روایات اهل بیت (ع) است (سجادی، ۱۳۷۴، صص ۱۵۰-۱۵۵).

در اینجا به دو نمونه از نحوه مواجهه اصحاب اهل بیت (ع) با تفسیر اشاره می‌گردد:

۱) داود رقی از اصحاب امام صادق (ع) هنگامی که در مورد آیات ۴۲ و ۴۳ سوره انعام از او سؤال می‌شود از اظهار نظر شخصی پرهیز کرد و سراغ امام صادق (ع) رفت و پاسخ سؤال را از آن حضرت جویا شد (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۸۱).

۲) ابو جعفر احوّل که او نیز از یاران امام صادق (ع) است هنگامی که در مورد تعدّد همسران که در آیات ۳ و ۱۲۹ سوره نساء مطرح است، مورد سؤال قرار می‌گیرد؛ می‌گوید: من پاسخی نداشتم؛ به مدینه رفتم و از امام صادق (ع) پرسش نمودم (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۵۵).

۸- معصومین (ع) و مسأله تفویض «علم تفسیر»

گفته شد که «بیان» قرآن از شئون مختص به حضرت باری تعالی است. پیداست که این امر نیاز به واسطه‌ای دارد که آن را از خداوند دریافت و برای دیگران تبیین نماید. براساس آیات و روایات، این واسطه کسی جز پیامبر خدا (ص) و اوصیاء او (ع) نیست. در سوره نحل فرموده است: ﴿... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل: ۱۶/۴۴).

همچنین در سوره فاطر می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...﴾ (فاطر: ۳۵/۳۲). طبق این آیات، وظیفه تبیین کلام حق برای مردم در وهله اول بر عهده رسول خدا (ص) و پس از آن بر عهده کسانی قرار داده شده که کتاب و علم آن نزد آنان به میراث نهاده شده است.^۱ در این معنا روایات فراوانی نیز وجود دارد دال بر این موضوع که «علم تفسیر» تنها در اختیار پیامبر (ص) و اوصیای او قرار داده شده است (ر.ک: حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، صص ۱۷۶-۲۰۰ و ۱۴۰۹، ج ۳۵، صص ۴۲۹-۴۴۶).

آنچه از مجموع این آیات و روایات حاصل می‌آید این است که امر تفسیر و تبیین قرآن، شأنی الهی است که خداوند آن را در مرتبه بعد به پیامبر (ص) و جانشینان او تفویض نموده است؛ اما اینکه سایرین نیز در این امر سهیم باشند، نشانه‌ای دال بر آن در متون قرآنی و روایی دیده نمی‌شود، بلکه قرآن تکلیف دیگران را نسبت به خود با عناوینی همچون «لیدَّبَرُوا آیاته» (ص: ۳۸/۲۹)، «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل: ۱۶/۴۴)، «لعلکم تعقلون» (یوسف: ۱۲/۲) و ... مشخص نموده است.

نتیجه‌گیری

از مقاله حاضر نتایج ذیل بدست آمد:

۱- شواهد تاریخی حاکی از آن است که از قرن چهارم هجری به بعد در مورد مفهوم روایات نهی از تفسیر به رأی، بین معنای «فهم» و «تفسیر» خلط معنایی صورت گرفته؛ زیرا مناقشات عمدتاً پیرامون موضوع امکان یا عدم امکان فهم قرآن است؛ حال آنکه موضوع این روایات «فهم» قرآن نیست، بلکه این روایات از شأن و جایگاهی ویژه سخن رانده‌اند.

۲- از تعبیر «رأیه» در این روایات و مفاد آیات و روایاتی که در موضوع حق تفسیر سخن گفته‌اند، می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که در این روایات «رأی بشر» در مقابل «رأی خداوند» قرار گرفته است و نهی مزبور

۱. کلینی (ره) روایات متعددی را در معنای وراثت کتاب و مصادیق آن در کتاب کافی در بابی با عنوان «بَابُ فِي أَنْ مَنِ اصْطَفَاهُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ وَأَوْزَنَهُمْ كِتَابَهُ هُمْ الْأَيُّمَةُ (ع)» گردآوری نموده است (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۱۵).

به «تفسیر کلام خدا به وسیله کلام غیر» تعلق می‌گیرد و بیانگر آن است که قرآن می‌بایست توسط گوینده آن تفسیر شود. این وظیفه به واسطه قابلیت و توانی که در آیات و روایات دیگر از آن تعبیر به «علم»، «علم الکتاب»، «وراثت کتاب» و ... شده، به پیامبر (ص) و جانشینان پس از او تفویض شده است. در این میان آنچه سایرین بدان امر شده‌اند، تدبیر و تفکر در آیات الهی است که حاصل آن فهم معنا و استنباط از آن به میزان توان علمی (آگاهی از علوم هم‌چون لغت، صرف و نحو، حدیث، شأن نزول و ...) و قدرت تعقل و تفکر متدبیر است.

۳- از آنجا که علم تفسیر تنها در اختیار پیامبر (ص) و عترت او (ع) قرار داده شده است، تحقق آن تنها در زمان حضور امام معصوم (ع) صورت خواهد پذیرفت و در زمان غیبت که دوره فترت تفسیر است، می‌بایست به سراغ راه‌های دیگری هم‌چون تدبیر و استنباط از آیات با استفاده از منابع دیگر رفت هم‌چنانکه این امر از سوی دانشمندان شیعه تاکنون صورت پذیرفته و مجموعه‌های متعددی را به رشته تحریر درآورده‌اند که تسامحاً نام «تفسیر» به خود گرفته و ما در این مقاله آنها را «نتایج حاصل از تدبیر در آیات» می‌نامیم.

منابع و مأخذ

-قرآن کریم

۱. آلوسی، محمود؛ *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*؛ به کوشش: علی عبدالباری عطیه، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۲. ابن فارس، احمد؛ *معجم مقاییس اللغة*؛ بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ ق.
۳. ابن کثیر، ابی الفداء اسماعیل؛ *تفسیر القرآن العظیم*؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۹ ق.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ بیروت: دار صادر، ۲۰۰۴ م.
۵. ابو داود، سلیمان بن اشعث؛ *سنن ابی داود*؛ به کوشش: صدقی محمد جمیل، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
۶. استرآبادی، محمدامین؛ *الفوائد المدنیة*؛ به کوشش: رحمت الله رحمتی، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۶ ق.
۷. بابایی، علی اکبر و دیگران؛ *روش شناسی تفسیر قرآن*؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷ ش.
۸. بحرانی، هاشم؛ *البرهان فی تفسیر القرآن*؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۹. ترمذی، محمد بن عیسی؛ *الجامع الصحیح و هو السنن الترمذی*؛ به کوشش: احمد محمد شاکر، قاهره، دارالحديث، ۱۴۱۹ ق.
۱۰. تصدیقی شاهرزایی، علی و مؤدب، سیدرضا؛ «*نقد روش تفسیری قرآن به قرآن، قرآنیان شیعه*»؛ پژوهش دینی، ش ۲۹، ۱۳۹۳ ش، صص ۱-۱۶.
۱۱. تمیمی، محمد بن عبد الوهاب؛ *کشف الشبهات*؛ عربستان سعودی: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، ۱۴۱۸ ق.
۱۲. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ *تاج اللغة و صحاح العربية*؛ به کوشش: احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۳۷۶ ق.
۱۳. حر عاملی، محمد بن حسن؛ *الفوائد الطوسية*؛ قم: مؤسسة العلمیه، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. _____؛ *وسائل الشيعة*؛ قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم موسوی؛ *البيان فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: دار الزهراء (ع)، ۱۴۰۸ ق.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ *المفردات فی غریب القرآن*؛ به کوشش: صفوان عدنان داودی، بیروت: دار العلم، ۱۴۱۲ ق.
۱۷. رجبی، محمود؛ *روش تفسیر قرآن*؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳ ش.
۱۸. زمخشری، محمود؛ *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*؛ بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۱۹. سجادی، سید ابراهیم؛ *اصحاب ائمه (ع) و فقه قرآنی*؛ پژوهش های قرآنی، ش ۴، ۱۳۷۴ ش، صص ۱۴۵-۱۶۴.
۲۰. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر؛ *الاتقان فی علوم القرآن*؛ بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۲۱ ق.
۲۱. شاکر، محمد کاظم؛ *مبانی و روشهای تفسیری*؛ قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۲ ش.
۲۲. صدوق، محمد بن علی؛ *عیون اخبار الرضا (ع)*؛ به کوشش: مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.
۲۳. _____؛ *التوحید*؛ به کوشش: هاشم حسینی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق.
۲۴. صفار قمی، محمد بن حسن؛ *بصائر الدرجات*؛ به کوشش: محسن کوچه باغی، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۲۵. طباطبایی، محمد حسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ ق.

۲۶. طبرسی، احمد بن علی؛ **الاحتجاج علی اهل اللجاج**؛ به کوشش: محمدباقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن؛ **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ ق.
۲۸. طبری، محمد بن جریر؛ **جامع البیان فی تفسیر القرآن**؛ بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ ق.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن؛ **التبیان فی تفسیر القرآن**؛ به کوشش: احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۰. عمید زنجانی، عباسعلی؛ **مبانی و روشهای تفسیر قرآن**؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹ ش.
۳۱. عیاشی، محمد بن مسعود؛ **تفسیر العیاشی**؛ به کوشش: هاشم رسولی، تهران: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ ق.
۳۲. فخر رازی، محمد بن عمر؛ **مفاتیح الغیب**؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۳۳. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ **کتاب العین**؛ قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ ق.
۳۴. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی؛ **تفسیر الصافی**؛ به کوشش: حسین اعلمی، تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ ق.
۳۵. فیومی، احمد بن محمد؛ **المصباح المنیر**؛ قم: مؤسسه دار الهجرة، ۱۴۱۴ ق.
۳۶. قمی، علی بن ابراهیم؛ **تفسیر القمی**؛ به کوشش: طیب موسوی جزایری، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق.
۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب؛ **الکافی**؛ به کوشش: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۳۸. مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی؛ **بحار الأنوار**؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۳۹. مصطفوی، حسن؛ **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۴۰. مصلائی پور یزدی، عباس؛ گرامی، محمد هادی؛ «سیر خوانش تفسیر به رأی در پنج سده نخست هجری»؛ پژوهش دینی، ش ۲۰، ۱۳۸۹ ش، صص ۸۱-۱۰۲.
۴۱. معارف، مجید؛ «رویکردانی از تفسیر در سده نخست و انگیزه های آن»؛ مقالات و بررسی ها، ش ۶۱، ۱۳۷۶ ش، صص ۲۱-۴۴.
۴۲. معرفت، محمد هادی؛ **تفسیر و مفسران**؛ قم: مؤسسه فرهنگی التمهید، ۱۳۷۹ ش.
۴۳. نجارزادگان، فتح الله؛ **رهیافتی به مکاتب تفسیری**؛ قم: انتشارات دانشکده اصول، ۱۳۸۷ ش.